بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 4 اسفند 1395.

بحث سر این بود که آیا اجرای قواعد باب ارث بر دیه طبق قاعده هست یا نیست. در مورد دیه ای که مستقیما باشد که دیه خطا هست بحث کردیم. اما در مورد دیه عمد آیا این طبق قاعده باید این دیه هم به ورثه داده شود یا خیر؟ یعنی همه احکام باب ارث در موردش جاری بشود یا خیر؟ صاحب جواهر می فرمایند که از آیه النفس بالنفس استفاده می شود که این دیه عوض مالکیّت انسان نسبت به نفس خودش است. چون انسان مالک نفس خودش است، قصاص هم در واقع عوض آن چیزی هست که از نفس انسان گرفته شده است. چون انسان مالک خودش است حالا ملکیت تکوینی یا اعتباری، قصاص عوض او است و دیه عوض العوض است. بنابر این دیه هم باید مثل سایر اموال انسان به ورثه ملحق شود. خب یک سری بحث هایی شبیه همان بحث هایی که در مورد دیه بود، اینجا هم مشابه آنها می شود پیاده کرد من آنها را دیگر پیاده نمی کنم فقط به اصل این النفس بالنفس می خواهم بپردازم. سابقا می گفتیم که کلمه نفس به دو معنا هست. گاهی اوقات نفس به معنای خود هست و گاهی اوقات به معنای جان هست. اگر به معنای خود باشد ممکن است بشود به این آیه تمسک کرد. ولی معلوم نیست که نفس به معنای خود باشد ممکن است به معنای جان باشد. اگر به معنای جان باشد می گوید یک جان به توسط قاتل از بین رفته است. باید جان قاتل در مقابل جان مقتول قرار بگیرد. اما اینکه جان مقتول را چه کسی زیان دیده است؟ جان مقتول به اعتبار اینکه وارث نسبت به آن زیان دیده به این اعتبار باشد یا به اعتبار اینکه خود مقتول جانش را از دست داده است آن دیگر از آیه استفاده نمی شود. آن مطلبی بود که سابق عرض می کردیم. به نظر می رسد که اصلا اینکه اینجا نفس به معنای خود اصلا درست نیست. حتما به معنای جان است. ببینید اینکه ما می گوییم نفس به معنای خود به کار می رود در جایی است که شخصی کاری را روی خودش انجام دهد. مثل خودکشی. من قتل نفسه فعلیه النار مثلا. آن هم اولا یک ضمیر می خواهد نفسه. نه من قتل نفسا. من قتل نفسا به معنای خودکشی نیست. من قتل نفسه، ضمیر داشته باشد آن ضمیر معنایش این است که کسی که خودش را بکشد اما جایی که به این شکل نباشد النّفس باشد ضمیر نداشته باشد آن هم قاتل که خودش را نکشته است. قاتل نفس مقتول را کشته است.

سؤال:

پاسخ: این در جایی است که انسان احتمال می دهد کسی دیگری کشته شده باشد مثلا دیده شده باشد برای دفع احتمالی که دیگری را دیده باشد این را به کار می برد. ولی النّفس بالنفس نمی خواهد بگوید کسی که خود دیگری را بکشد نه غیر دیگری را. بابای دیگری را. گاهی اوقات در مقام دفع توهّم اینکه این حکم در جایی که بر خود آن شخص فعل واقع شده باشد انجام هست. این در این مقام که نیست. بگوید شما در صورتی که دیگری را من قتل زیدا نفسه، اینگونه می خواهید بگویید که قاتل خود مقتول را بکشد نه غیر مقتول را. به این مقام که نیست.

سؤال:

پاسخ: نه نه توجه فرمایید نکته ای که می خواهم بگویم گاهی اوقات ما غیر را خود به این معنا به کار می بریم این جایی که خود به کار می بریم در جایی هست که می خواهیم دفع توهّم یک نوع تجوّز در اسناد را می خواهیم بکنیم. گاهی اوقات من پسر زید را دیده ام علامت های آمدن زید را دیده ام خب تججوّزا می گویم که زید را دیدم. خب می خواهم بگویم که زید را دیدم خودش را دیدم. نه اینکه پسرش را دیدم می گویم دیدن پسر دیدن پدر است. نه اینکه آثارش را دیدم. جایی که همچین توهّمی برود تأکید برای دفع توهّم صحیح است. این معنا در آیه معنا ندارد. این نمی خواهد بگوید که کسی که دیگری را بکشد خودش را بکشد. یعنی آخه دیه و قصاص

سؤال:

پاسخ: باید تأکید باشد نفسه در مقام تأکید به کار برده می شود. جایی آن جمله به کار می رود که اینگونه باشد. این معنا در این آیه متصوّر نیست. وقتی متصوّر نبود یک جور دیگر این است که کسی که خودش را بکشد. این هم که نیست. خود، گاهی اوقات برای دفع توهّم این است که دقیقا قتل روی مقتول واقع شده باشد نه روی غیر مقتول. خب آن می شود گفت. گاهی اوقات هم جایی که قاتل و مقتول یکی هستند کلمه نفسه به کار برده می شود ان هم یک جور اینها هم که نیست بنابر این اینجا نفس یعنی جان. صرف نظر از آن بحثی که عرض کردم النّفس با نفسه فرق دارد. منهای آن بحث اگر کلمه ضمیر هم وجود داشت اینجا مراد غیر است. مراد این است که کسی که اگر جانی از بین رود، در مقابلش حق از بین بردن یک جان را کسی که جانی از دستش رفته است می تواند جانی را که قاتل دارد از او بگید. اما این جانی که از دست رفته است از خود مقتول از دست رفته است یا از ورثه از دست رفته است آن چیزی استفاده نمی شود از خود این روایت مثلا ببینید در این روایت حسین بن خالد که داشتیم می گوید

إِنَّ الْجَنِينَ أَمْرٌ مُسْتَقْبِلٌ مَرْجُوٌّ نَفْعُه

می گوید کسی که جنین را بکشد این جنین دیه اش به ورثه می رسد. ولی دیه قطع رأس میت به ورثه نمی رسد. فرق این جور گذاشته است می گوید جنین امری است که مستقبل هست یعنی آینده دار است. مرجوّ نفعه یعنی چه؟ یعنی این ورثه که نزدیکان او هستند امید دارند که از این ورثه بهره برند. بنابر این اکسی که جنین را می کشد از ورثه که امید دارند را نا امید کرده است یعنی زیانی که به ورثه زده شده است ملاحظه شده است در مورد جنین. خب دقیقا همین معنا هم در بحث ما می تواند باشد. النفس بالنفس، مستقیما می گوید شما ورثه یک بابا داشته اند یک برادری داشته اند یک کسی داشته اند که این شخص برایشان ارزش داشته است. او را از ورثه گرفتید بنابر این ورثه هم حق دارند نفس قاتل را مطالبه کنند. اینکه آسیب بیننده خود شخص است یا ورثه است از آیه قرآن چیزی در نمی آید. ممکن است همچنان که در روایت حسین بن خالد آسیب بیننده را در واقع در بحث جنین ورثه فرض کرده است در النفس بالنفس هم همین باشد.

سؤآل:

پاسخ: مرجوّ نفعه یعنی راجی اش کسی دیگر است. جنین مرجوّ نفعه اصلا در جایی که راجی و مرجی یکی باشد این نیاز به یک لفظ خاص دارد. وقتی می گوییم کسی است که نفش امید می رسد یعنی دیگری از او امید نفع دارد. خود جنین که اصلا در حال جنینی مرجوّ نفعه، جنین که اصلا روح در آن دمیده نشده است که رجا داشته باشد. این هم جنینی است که قبل ان تلجأ روح است حالا بعد از آن بگوییم یک نوع رجایی در مورد جنین می توانیم تصویر کنیم ولی این مرجوّ نفعه یعنی ورثه نسبت به آینده جنین رجا دارند. خب این رجاشان از بین رفته است. در مقابل این آسیبی که ورثه با از بین رفتن این جنین دیده اند، دیه اثبات شده است. پس دیه را در این روایت به اعتبار آسیبی که ورثه نسبت به جنین دیده اند اثبات شده است. خب شبیه همین در بزرگسال هم می تواند تصویر شود. پس بنابر این النفس بالنفس می تواند معنایش این باشد که چون ورثه نفس مقتول را از دست داده اند بنابر این ورثه مستقیما حق دارند نسبت به قاتل. اینکه حتما شما فرض کنید آن میّت را پایش را وسط بکشید از آیه قرآن چیزی استفاده نمی شود. خب این بحث این بود که اگر ما بودیم و روایات مربوط به بحث دیه نبود آیا طبق قاعده هست یا نیست. پاسخ مطلب این است که طبق قاعده نیست. قاعده چیزی اقتضا نمی کند تعبیر دقیق تر این است که قاعده چیزی اقتضا نمی کند آن را باید یک دلیل خاصی باشد که مطلب را اثبات کند. حالا آیا از لا به لای روایات خود دیه چیزی استفاده می کنیم؟ سه تا روایت اینجا هست به نحوی از انحاء ممکن است از آن استفاده ای شود. یک روایت موثقه عمار هست

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِذَا قُبِلَتْ دِيَةُ الْعَمْدِ فَصَارَتْ مَالًا فَهِيَ مِيرَاثٌ كَسَائِرِ الْأَمْوَالِ

تهذیب جلد 9 صفحه 377 حدیث 1347، شانزده باب. که قبلا آدرس های کامل ترش قبلا گذشت. فصارت مالا بگوییم که کأنه این می خواهد بگوید که وقتی دیه عمد از طرف ورثه قبول شد این مال میّت می شود و بعد که مال میّت شد قواعد باب ارث در آن اجرا می شود این یک روایت. یک روایت دیگر این است که روایت یحیی الازرق بود که مشابه آن حالا نمی دانم این تعبیرش هم عبد الحمید بن صدر هم آن هم بود.

فِي الرَّجُلِ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَيْهِمْ يَقْضُونَ دَيْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ هُوَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ

یا در بعضی از نقل ها

إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ

به این تقریب که سائل سؤال می کند که آیا دین از دیه عمد خارج می شود؟ دین از دیه خارج می شود یا خیر. امام علیه السلام در پاسخ می فرماید که بله. سؤال می کند که میّت که چیزی جا نگذاشته است. یعنی موضوع ارث ما ترک است. میّتی که مالی از خودش به جا نگذاشته است امام علیه السلام می فرماید که وقتی که اینها دیه را گرفتند این دیه ما ترک می شود. و بنابر این وقتی داخل در ما ترک شد باید دینش را ادا کنیم. کأنه از این استفاده می شود که شارع مقدّس، دین را تنزیلا داخل ما ترک دانسته است. خب این

روایت سومی که ممکن است در این بحث استدلال شود روایت محمد بن اسلم عن علی بن ابی حمزه است که عن أبی الحسن موسی بن جعفر که در فقیه بود مفصل در مورد صدر آن سابق بحث کردیم ذیلش این است

قُلْتُ فَإِنَّهُ قُتِلَ عَمْداً وَ صَالَحَ أَوْلِيَاؤُهُ قَاتِلَهُ عَلَى الدِّيَةِ فَعَلَى مَنِ الدَّيْنُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ مِنَ الدِّيَةِ أَوْ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ بَلْ يُؤَدُّونَ دَيْنَهُ مِنْ دِيَتِهِ الَّتِي صَالَحُوا عَلَيْهَا أَوْلِيَاؤُهُ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِدِيَتِهِ مِنْ غَيْرِهِ

کأنه چون خودش احق است و ملک میّت است ملک میّت که شد بنابر این باید دین هم که از ملک میّت خارج می شود بنابر این این می خواهد دیه را داخل در موضوع ادله ارث قرار دهد. خب این سه تا روایتی که در این بحث هست. خب بحث های سندی این روایت قبلا همه گذشته است. ولی به نظر می رسد که هیچیک از این سه روایت صالح استدلال نیست. توضیح و ذلک اما روایت اسحاق بن عمار، اذا قبلت دیه العمد فصارت مالا فهی میراث کسائر الاموال، معلوم نیست که مراد از فصارت مالا للمیت باشد. می خوهد این را اثبات کند که دیه مال میّت است. این روایت ممکن است یک نکته دیگر را می خواهد بیان کند. این را می خواهد بگوید که دیه تا وقتی به صورت حق است این حق مال همه ورثه نیست. بعضی از ورثه حق قصاص ندارند. زوجین حق قصاص ندارند. حق قصاص مال بعضی از ورثه است. مال همه ورثه نیست. ولی وقتی تبدیل به مال شد همه ورثه در آن حق پیدا می کنند. اما اینکه به طور کلی اولا این نمی خواهد دیه عمد را داخل در موضوع مثلا بگوید کل مالٍ للمیّت فهو میراثٌ. این ظهور در این ندارد که بخواهد بگوید فصارت مالا للمیّت، چون مال میّت شده است بنابر این میراث کسائر الاموال. بنابراین فصارت مالا اشاره به این دارد که وقتی دیه عمد پذیرفته می شود از آن حالت حقی اش خارج می شود. تا وقتی که حق بود بعضی از ورثه از آن ارث نمی بردند که آن ورثه عبارت بود از زوجین. ولی بعد که تبدیل به مال شد فهی میراث کسائر الاموال. بنابر این حتی این از آن استفاده نمی شود که دیون باید از آن خارج شود. مگر بگوییم میراث کسائر الاموال حتی از این جهت مرتبه اش هم قبلا این را بحث کردیم که از جهت مرتبه هم در مقام بیان باشد. فهی میراث یعنی از آن جهت مرتبه اش هم در مقام بیان هست. مشکل است که همچین اطلاقی ما برای این روایت قائل شویم.

سؤال:

پاسخ: نه نه دو بحث است. طبق قواعد باب ارث نیست. خود این به طور کلی این روایت مطلب را می خواهد بگوید. خود این دلیل عام بر مسئله است. می خواهیم بگوییم این روایت نمی خواهد بگوید ادله به اصطلاح احکام اولیه ارث این جنبه حکومت و نظارت بر ادله اولیه ندارد. خودش از ادله بحث هست. آن را ما دوباره بر میگردیم یکی از مهمترین ادله بحث همین روایت است. ما این روایت را به عنوان شاهد برای اینکه ادله باب ارث اینجا جاری می شود می خواستیم قرار دهیم. به عنوان نفس خاص مربوط به دیه می پذیریم آن را.

سؤال:

پاسخ: اما اینکه بخواهیم عمومات باب ارث را به قرینه این در آن پیدا کنیم آن نمی شود. بحث ما فعلا بحث این است که این روایات را به منزله یک نوع ادله ناظره و ادله مفسّره، نسبت به ادله اولیه اش می توانیم قرار دهیم یا خیر نه این نمی شود قرار داد. البته در مورد خودش یک صحبت هایی هست که بعدا صحبت می کنیم ولی از این جهتی که بخواهیم فصارت مالا بگوییم این می خواهد حکومت دارد بر ادله اولیه بگوید که کل مال للمیت فهو للورثه این هم مال شد. نه این معلوم نیست ناظر به این باشد فصارت مالا نه فصارت مالا للمیّت. که بگوییم این با قبول دیه مال میّت می شود پس احکام مال میّت بر آن بار می شود. این می تواند مفادش این باشد که تا وقتی که مال نبوده است همه ورثه ارث نمی بردند. حالا که مال شد همه ورثه ارث می برند. عرض میکنم حتی آن مطلبی که سابقا در این روایت ما می خواستیم یک نوع استظهاری کنیم که ممکن است ما بگوییم این روایت اطلاق دارد اخراج دین و وصیت از دیه عمد را هم از این روایت بخواهیم استفاده کنیم به قرینه اینکه فهی میراثٌ می خواهد بگوید از جهت مرتبه هم مثل سایر اموال هست. یعنی بعد از وصیت و دین به سایر ورثه می رسد. اگر بگوییم این روایت ناظر به این حیثیت هم هست ممکن است ناظر به این باشد که مثل سایر اموال بین ورثه تقسیم می شود. افرادی تخصیص ندارند اما اینکه قبل از او وصیت از آن خارج می شود یا دین خارج می شود ناظر به آن جهت نباشد. از این حیث در مقام بیان نباشد.

سؤال:

پاسخ: نه از روایت دیگر مطلب استفاده می شود.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن هم بعد بحث می کنیم که این روایت اسحاق بن عمار یک معارضاتی دارد آن که مثلا خویشاوند های أمّی لا اقل اخوه أمّی ارث نمی برند از آن جهت باید بحث کنیم چون علی أی تقدیر هر جوری روایت را معنا کنیم باید جمع بین این روایت با روایت مسلّمی که در روایات ما هست که اخوه أمی ارث نمی برند اخوات امی از دیه ارث نمی برند را باید حل کنیم

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن یک بحث دیگر است. حالا بحث مرتبه و امثال اینها. ولی علی أی تقدیر آن که الآن مد نظر من هست عمدتا این جهت است که فصارت مالا، این نه صارت مالا للمیّت. صارت مالا را صارت مالا للمیّت معنا می کردیم نه. می گوید وقتی که از حق بودن که یک امر معنوی هست تبدیل شد به مال که یک أمر مادی هست، وقتی تبدیل به پول شد، این پول بین همه ورثه تقسیم می شود. حالا این خودش یک تعبّد خاص است. ربطی به این ندارد نمی خواهد این حکم دیه را طبق قاعده قرار دهد این روایت ناظر به این جهت نیست. این یک.

اما روایت دیگری که روایت یحیی الازرق آن سائل سؤآل می کند که میّت که چیزی به جا نگذاشته است. امام علیه السلام می گوید که چیزی به جا نگذاشته باشد دیه که هست پس باید دین از آن خارج شود. اصلا سؤال سائل چیست؟ آیا سؤال سائل این است که می خواهد بگوید که در ادله اولیه باید ما ترک باشد و اینکه ما ترک نیست آیا این را می خواهد بگوید یا میخواهد این را بگوید که چیزی که ملک میّت نیست و میّت به آن ربطی ندارد از این چرا دین خارج شود؟ اگر این جهت دوم باشد امام علیه السلام رفع استبعاد می خواهد بکند. نمی خواهد طبق قاعده قرار دهد. می گوید که چرا از مال شخص دین خارج می شود؟ می گوید همان نکته ای که، چون شخص نسبت به مال خودش أحق است از دیگری نسبت به مال خودش. می خواهد بگوید که آن نکته ای که سبب می شود از ما ترک دین خارج شود این نکته اینجا هم هست. اینجا دیه گرفته اند دیه عوض نفس انسان است. چون عوض نفس انسان است انسان نسبت به نفس خودش ولایت تکوینیه و ولایت تشریعیه دارد. این ولایت تشریعیه از آن سلب شده است. این دیه به جای آن ولایتی که داشته است آمده است. پس بنابر این خیلی مناسب هست که علیه ان یقضوا دینه، این نمی خواهد قانون یاد بدهد به شما. می خواهد نکته تعبّدی یعنی آن حکم تعبّدی قضاء دین را بیان نکته اش را می خواهد بکند می گوید نکته اش چیست. شما استقراب نکنید که این ملکش که نبود پس بنابر این چرا دین از آن خارج شود؟ می گوید ولو ملکش نبوده است بعد از آن هم ملکش نیست ولی آن نکته ای که سبب می شود که دین خارج شود این است که من نسبت به مال خودم أحق از دیگران هستم. اولا این است که مال خودم در مصالح خودم صرف شود. این هم کأنه به جای مال خودم است. چون نفس من در اختیار من بود این به جای آن قرار داده شده است. به جای او نه اینکه می خواهد بگوید که دیه ملک میّت است. نه، می گوید دیه همان نکته ای که سبب می شود که از اموال میّت دین خارج شود، از عوض النفس هم مناسب است که دین خارج شود. اما این عوض النفس اول به ملک میبت داخل می شود مالکیت برای آن فرض می شود عمومات ارث می گیرد یا نمی گیرد به آنها کاری ندارد. در نتیجه نسبت به اینکه دین از دیه خارج می شود این روایت خوب است. اما اینکه بخواهیم بگوییم که همه احکام ارث بر آن جاری می شود این از آن استفاده نمی شود. این هم روایت دوم.

اما روایت سوم روایت فانّه أحقّ بدیته من غیره هم دقیقا همین معنا است. این در مقام بیان نکته این حکم تعبّدی است. این حکم، حکم تعبدی است می گوید این دیه اش است. دیه عوض النفس است. عوض النفس أحق این است که صرف دین خودش بشود. اگر شارع مقدس اصلا در مورد دیه هیچ حکم به ارث نمی کرد. می گفت صرف دین می شود بعد از آن هم بیت المال. هیچ مانعی نداشت. این می گوید که آن نکته ای که سبب می شود از اموال انسان دینش خارج شود اینجا هم هست. اما به طور کلی ما بخواهیم بگوییم که دیه را شارع مقدّس مال میّت فرض کرده است از این روایت استفاده نمی شود. این است که مجموعا به نظر می رسد که ما هیچ روایت خاصی یعنی نداریم که از آن استفاده شود که میّت مالک دیه می شود. و این که ورثه دیه را می توانند مالکیت میّت به تبع انتقال از میّت هست. مرحوم اردبیلی در مجمع الفایده و البرهان شبیه همین مطلب را گفته است ولی گویا ایشان کأنه مشکل عقلی هم تصویر می کند. در ضمن یک بحثی در بحث می گوید در لا به لای بحث عبارتی دارد در مجمع الفایده جلد 13 صفحه 427 می گوید که

و إن لم يكن لانتقال الدية إلى الميّت ثم قضاء الدين أو التوريث، معنى منقّح

اینکه ما بگوییم اول دیه به میّت منتقل می شود. بعد از میّت یقضی دینه، یصیر ارثا امثال اینها اصلا معنای منقّحی ندارد. معنای منقّحی ندارد گویا می خواهد بگوید کأنه اشکال عقلی دارد. مشکل عقلی و امثال اینها. اگر مراد مشکل عقلی دارد نه مشکل عقلی ندارد ولی عقلایی نیست. اگر مرادشان این است که عقلایی نیست بنابر این نیاز به یک دلیل خاص دارد ما از عمومات و امثال اینها نمی توانیم استفاده کنیم عیب ندارد. به هر حال تعبیر ایشان این است که یک معنای منقّحی برای این مطلب نمی شود استفاده کرد. بله می گوید

إلّا أنّه قد ثبت أنّها بحكم مال الميّت في ذلك كلّه، للنصوص الخاصّة

یعنی نصوصی که مربوط به خود دیه است.

لا لأدلّة الإرث

آن عمومات ارث و اینها این مورد را نمی گیرد

فلا اشكال فافهم

یک فافهم هم آورده است که شاید اشاره به این باشد که مشکل ما مشکل عقلی نیست. مشکل ما این است که این یک امر عقلایی نیست یک امری است که اگر روایت خاصی در مسئله نباشد ما هیچج وقت نمی توانیم به این ملتزم شویم. همین جور هم هست درست است ما عرض کردیم اولا آن عمومات ارث این موارد را نمی گیرد اینها نیاز به یک روایت خاصه دارد باید ببینیم که چطوری با آن رفتار می کنیم. خب حالا بیاییم در روایات مربوط به دیه. روایات مربوط به دیه یک عمومات دارد که همین روایت اسحاق بن عمار بود که کأنه می خواهد بگوید که آن چیزی که دیه عمد است مال همه ورثه است. به عنوان یک اصل اولیه روایت عامی که در خصوص بحث دیه وارد شده است. یک روایت دیگری هم که به عنوان روایت عام ممکن است تلقی شود روایت حسین بن خالد است. در روایت حسین بن خالد به این تقریب می گوید دیه جنین به ورثه می رسد نه به، اولا دیه جنین به چند تقریب یک تقریب این است که می گوید دیه جنین به ورثه می رسد. اطلاق دارد با القای خصوصیت از جنین بگوییم سایر چیزها هم همین حکم را دارد. این به ورثه می رسد اطلاق دارد. خب این یک تقریب. تقریب دوم این است که این روایت تعلیلی اورده است. گفته است که لأنه ان الجنین امرٌ مستقبلٌ یا یستقل یرجی نفعه یا مرجوّ نفعه. امری است که مرجوّ نفع است. یعنی ورثه به آن امید بسته اند. این در غیر جنین هم هست. عموم تعلیل اقتضا می کند که کلّ شخصٍ یرجوه الورثه نفعه فدیته للورثه. یک همچین کبری کلی از این روایت بگوییم استفاده می شود. ولی به نظر می رسد که هیچ یک از این دو تا تقریب تام نباشد. این را الآن من فردا توضیح می دهم اجازه دهید یک بحثی را سابق در مورد سند این روایت گویا سابق مفصّل گفته ایم من فقط یک اشاره اجمالی در مورد سند این روایت کنم آن هم توضیحش برای فردا باشد. این روایت چند سند دارد. یک سند آن در فقیه است. فقیه 4، صفحه 157 حدیث 5355. یک سند آن در علل است. در تهذیب هم دو سند دارد. در محاسن هم یک سند دارد. این مجموع سند های مختلفی که اینها دارد. مجموعا از اینکه حسین بن خالد این مطلب را نقل کرده است را می توانیم مسلّم بدانیم. نقل حسین بن خالد در فقیه هم هست. در فقیه فقط یک مشکلی که دارد فقیه روی الحسین بن خالد عن أبی الحسن موسی علیه السلام هست. فقیه طریق مرحوم شیخ صدوق به حسین بن خالد در مشیخه نیامده است. به خاطر همین این روایت از این جهت مشکل دارد. ولی با توجه به تکرّر نقلیاتی که این روایت از حسین بن خالد دارد، در اینکه حسین بن خالد این مطلب را نقل کرده است اطمینان بخش است. سه چهار نقل دارد که اطمینان بخش است. حالا آیا از این روایت ها بعضی هایشان سندا می شود تصحیح سندی کرد یا نمی شود من سریع ولو سابق گفتم ولی شنبه انشاء الله بحث سندی اش را توضیح می دهیم بحث دلالی آن دو تقریبش را هم عرض کردیم بررسی متنی اش

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد